

درس نوشتار

مبانی فلسفی سلامت عادلانه



مدرس:

دکتر اکبر شهریوری

مشاور ریاست دانشگاه علوم پزشکی ایران
در امور اخلاق حرفه‌ای

جلسه ۶



انجمن علمی-دانشجویی
اخلاق پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی ایران

امت‌گروی¹

در این جلسه درباره‌ی یکی دیگر از نظریه‌های عدالت که می‌تواند نقش بارزی در سیاست‌گذاری سلامت عادلانه داشته باشد صحبت می‌کنیم. ایدئولوژی‌های برتر قرن هجدهم و نوزدهم -سوسیالیسم، لیبرالیسم، ملی‌گرایی و جمهوریت- هر یک مفهوم خاص خود را از آرمان‌های آزادی، برابری و امت ارائه کردند و عقیده‌ی مبتنی‌بر امت‌گروی را در اشکال متفاوتی از یکپارچگی طبقاتی و شهروندی مشترک گرفته تا یک تبار مشترک و هویت فرهنگی واحد، شکل دادند. اما خواهیم دید که تمامی این نظریه‌ها در شکل‌دهی و ایجاد مفهومی ثابت از امت، با مشکلاتی مواجه بودند. مقدماً باید عرض کنم که پس از جنگ جهانی دوم، امت از صحنه‌ی مباحثات سیاسی-اجتماعی خارج شد. برای مثال راولز در کتاب "نظریه‌ی عدالت"² بیان می‌کند که وی قصد ایجاد تفسیری صحیح از مفاهیم آزادی و برابری دارد ولی هیچ اشاره‌ای به تثبیت مفهوم امت که در عصر روشنگری یکی از آرمان‌های آزادی‌خواهان در کنار آزادی و برابری بود، نمی‌کند. البته این بدان معنا نیست که وی صریحاً امت را در کنار آزادی و برابری بی‌ارزش بداند، بلکه به نظر می‌رسد توجه کمتری به این مفهوم داشته است. شاید او فکر می‌کرد که امت‌گروی درگیر موضوع ایدئولوژی‌های روز نیست یا حداقل پس از سو استفاده‌ی نژادپرستان یا فاشیست‌ها و رژیم‌های تمامیت‌خواه از مفهوم امت، پرداختن به آن موضوعیت ندارد. البته راولز در این موضوع تنها نیست، به‌نحوی که سایر متفکرین لیبرال نیز در خصوص آرمان امت‌گروی سکوت اختیار کرده‌اند. براساس این تفکر، امت زمانی معنا می‌یابد که با اعضای متعلق به آن به عنوان افراد آزاد و برابر برخورد شود. دیدگاه‌های سیاسی لیبرال، اصل مستقلی را به نام امت‌گروی در کنار آزادی و برابری، نظیر ملیت، زبان، هویت، فرهنگ، مذهب، تاریخچه یا شیوه زندگی مشترک، به رسمیت نمی‌شناسند. با این حال مباحث مربوط به امت‌گروی در سی سال اخیر مجدداً احیا شده است. تفکر مکتبی و سیستماتیک جامعی در فلسفه‌ی سیاسی به عنوان امت‌گروی ظهور پیدا کرده است که ادعای اصلی آن، ضرورت توجه به امت در کنار آزادی و برابری است.

¹Communitarianism

²A Theory of Justice

امت‌گرایان معتقدند که ارزش امت به‌طور کامل در نظریه‌های عدالت لیبرال و یا در فرهنگ عمومی جوامع لیبرال ناشناخته مانده است. این گونه تاکید بر امت در ایدئولوژی مارکسیسم نیز دیده می‌شود و باید گفت که این امر یکی از ویژگی‌های خاص آرمان کمونیست‌هاست. با این حال نوعی از امت‌گروی که هم‌اکنون توسط افرادی نظیر سندل، بل، والزر و تیلور مورد حمایت قرار گرفته است، کاملاً با مفهوم سنتی مارکسیستی آن متفاوت است. مارکسیست‌ها معتقدند فقط با یک انقلاب صنعتی علیه کاپیتالیسم و تغییرات بنیادین در جامعه می‌توان به امت مطلوب رسید، در حالی که امت‌گرایان جدید بر این باورند که امت در حال حاضر در اشکال مختلفی نظیر اعمال اجتماعی مشترک، سنت‌های فرهنگی و مفاهیم اجتماعی مشترك وجود دارد. بر این اساس امت نیازی به بازسازی ندارد، بلکه فقط نیازمند احترام و محافظت است. در حالی که امت‌گرایان سنتی بر اساس آموزه‌های مارکس به دنبال بازسازی جهان بودند، امت‌گرایان نوین با نگاه به آموزه‌های هگل به دنبال انطباق مردم با جهان پیرامونی خودند. در همین راستا، برخی مشابهت‌ها

میان انتقادات امت‌گرایان از لیبرالیسم نوین و انتقاد هگل از نظریه‌ی کلاسیک لیبرال وجود دارد. لیبرال‌های کلاسیک نظیر لاک و کانت به دنبال معرفی مفهومی جهانی از نیازهای بشر یا عقل بشر بودند تا بتوانند با ارائه‌ی چنین مفهومی، صرف نظر از پیشینه‌ی تاریخی انسان، چارچوب‌های سیاسی و اجتماعی موجود را ارزیابی کنند. براساس نظریه‌ی هگل، چنین رویکردی کاملاً انتزاعی و فردگرایانه است و از روابط انسانی و پیشینه‌ی تاریخی او غفلت نموده است. به عقیده‌ی هگل، سعادت انسان صرف نظر از ارتباطات وی با امتی که به آن تعلق دارد، قابل‌شناسایی نیست. باید نقش سیاسی و اجتماعی افراد در جامعه را برای ارزیابی سعادت بشر مد نظر قرار داد. امت‌گرایان همانند هگل، لیبرال‌های نوین را به اقتباس یک رویکرد فردگرایانه‌ی انتزاعی متهم می‌کنند و به جای آن پیشنهاد می‌کنند که از یک رویکرد حساس به متن اجتماعی حمایت کنند. با این حال گرچه خطوط کلی در مباحث امت‌گرایان لیبرال تا حدی شفاف و روشن بیان شده است، لیکن دورنما و جزئیات آن کاملاً جدید و تا حدی مبهم است.

مختصری در خصوص این سه استاندارد خواهیم داشت.

امت و محدودیت‌های عدالت

از نظر برخی از امت‌گرایان در امت حقیقی نیازی به اصول عدالت وجود ندارد. این باور به این آرمان مارکسیسم بر می‌گردد که عدالت فقط یک "فضیلت جبرانی"⁴ است، در حالی که ما باید به دنبال حاکمیت فضایل مهمتری چون خیرخواهی و همبستگی باشیم. اگر مردم به‌طور خودانگیخته به نیازهای دیگران پاسخ دهند، دیگر نیازی به تاکید بر ادعای حقوق فردی باقی نخواهد ماند. در این صورت توجه بیش‌ازحد به عدالت، در بعضی شرایط، می‌تواند به‌جای ارتقای اخلاقی جامعه سبب تضعیف موقعیت اخلاقی آن شود. برای مثال خانواده یک نهاد اجتماعی است که در آن به مباحث عدالت نیازی نیست و زمانی که نگران بحث عدالت در خانواده شویم، با کاهش حس عشق و محبت، تعارضات داخل خانواده را بیشتر خواهیم کرد. از طرفی منتقدین این نظریه بر این نکته تاکید دارند که عدالت، جایگزین عشق و همبستگی و مانعی برای اعمال

امت‌گرایان جدید گرچه در این نکته متفق‌القول‌اند که فلسفه‌ی سیاسی باید توجه بیشتری به اعمال و فهم مشترك در جامعه مبذول دارد و تعدیل اصول عدالت سنتی لیبرال باید در دستور کار قرار گیرد؛ ولی در چگونگی تغییر این اصول عمیقاً با یکدیگر اختلاف نظر دارند. سه استاندارد متمایز اساسی که گاهی اوقات با یکدیگر متعارض‌اند، در تفکر امت‌گرایی نوین قابل‌شناسایی است. عده‌ای از امت‌گرایان معتقدند که مفهوم امت باید جایگزین نیاز به اصول عدالت گردد. عده‌ای دیگر اصول عدالت و امت را کاملاً هماهنگ می‌دانند، اما تصور می‌کنند که اعتقاد صحیح به ارزش امت، باید ما را ملزم به اصلاح مفاهیم عدالت کند. این دسته از امت‌گرایان به دو گروه منشعب می‌شوند. گروه اول امت را منبع اصول عدالت می‌دانند، بدین معنا که عدالت باید براساس فهم مشترك جامعه و نه اصول جهانی و انتزاعی شکل گیرد. گروه دوم معتقدند امت، باید نقش بیشتری در محتوای اصول عدالت ایفا کند و این بدین معناست که عدالت باید به مصلحت عمومی³ و نه به حقوق شخصی بار بیشتری دهد. در این بخش بررسی

⁴Remedial Virtue

³The Common Good

حق خود به منظور کمک به دیگران نیست، بلکه عدالت تضمین‌کننده‌ی این امر است که تصمیمات متخذه در کمک به دیگران نه به علت موقعیت پست اجتماعی، بلکه به صورت کاملاً اختیاری انجام می‌پذیرد. عدالت با تقویت ارتباطات نوع‌دوستانه‌ی محبت‌آمیز، از سو استفاده از ارتباطات تبعیض‌آمیز و تحقیرآمیز نیز جلوگیری می‌کند.

عدالت و مفاهیم مشترك

ولی بسیاری از امت‌گرایان با راولز در خصوص اهمیت عدالت موافق اند. با این حال ادعای آنان این است که لیبرال‌ها در تفسیر عدالت به عنوان یک شاخص بیرونی و غیروابسته به پیشینه‌ی تاریخی انسان، برای تحلیل شیوه‌های زندگی جوامع، دچار سو تعبیر شده‌اند. فایده‌گرایان، مساوات طلبان و آزادانگاران، ممکن است در خصوص محتوای عدالت با یکدیگر اختلاف داشته باشند، اما آنها تماماً بر این باورند که نظریه‌ی ترجیحی آنان تضمین‌کننده‌ی استانداردهای تمام جوامعی است که حیات بشری در آنها جریان دارد. آنان به این نکته توجه ندارند که ممکن است باورهای محلی

با استانداردهای آنان در تعارض باشد. نظریه‌های عدالت لیبرال با تامین دیدگاهی ثابت از عدالت، باورهای ما را به چالش می‌کشند به نحوی که گاهی اوقات این دیدگاه سنگ محکی برای باورهای محلی محسوب می‌شود. به اعتقاد حامیان این نظریه از امت‌گرو، جستجو برای یک نظریه‌ی عدالت جهان‌شمول نادرست است و در واقع هیچ عاملی خارج از امت نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای عدالت باشد. فرهنگ و پیشینه‌ی تاریخی، دورنمای عدالت در یک امت را مشخص می‌کنند و عامل بیرونی بدون پشتوانه‌ی فرهنگی راهی از پیش نخواهد برد. از این رو فهم امت از مصلحت اجتماعی است که به آن ارزش می‌بخشد و جامعه زمانی عدالت پیشه می‌کند که فهم مشترك اعضای آن ملاک عمل قرار گیرد. با این وصف، شناخت اصول عدالت بیشتر موضوع تفسیر فرهنگی است تا مباحثات فلسفی.

در تبیین بیشتر این نظریه باید گفت که فهم مشترك در جوامع لیبرال نیازمند یک "برابری مرکب"⁵ و پیچیده است و عملاً باید سیستمی از توزیع انتخاب شود که سعی در برابر نمودن تمام مصالح را نداشته باشد، بلکه به

⁵Complex Equality

دنبال تضمین این نکته باشد که نابرابری‌ها در یک حوزه مانند ثروت، دیگر حوزه‌ها نظیر مراقبت سلامتی و قدرت سیاسی را تحت تاثیر قرار ندهد. با این حال درک این مطلب مهم است که لزوماً تمام جوامع چنین فهم مشترکی از عدالت ندارند و برخی از جوامع نظیر جوامع طبقاتی ممکن است در مباحث عدالت درگیر نابرابری‌های نامحدود در حقوق و مصالح بنیادین باشند. این فهم از عدالت، شکلی از نسبی‌گرایی فرهنگی است.

دو اشکال عمده در خصوص تبیین عدالت براساس فهم مشترك امت وجود دارد. اول آنکه نسبی‌گرایی فرهنگی می‌تواند ناقض مهم‌ترین مفاهیم مشترك ما باشد. براساس اصول عدالت، برده‌داری حتی اگر به تایید امت برسد کاملاً نادرست است. در حقیقت عدم تایید برده‌داری به دلیل غیراخلاقی بودن آن است و باید غیراخلاقی بودن آن پایه و اساس فهم مشترك ما باشد و نه برعکس. دوم آن که شناخت فهم مشترك در خصوص عدالت، کار ساده‌ای نیست به‌ویژه زمانی که توجه ما نه‌تنها به گروه‌های قدرتمند محلی بلکه به حاشیه‌نشین‌ها و افراد ضعیف نیز معطوف باشد. مردم درباره‌ی نقش صحیح دولت در تامین

موضوعاتی نظیر مراقبت سلامتی اختلاف دارند. برای حل چنین اختلافاتی، نیازمند ارزیابی مفاهیم رقیب به‌منظور دسترسی به مفهوم عمومی‌تری از عدالتیم. حتی اگر با مفاهیم رایج محلی شروع به کار کنیم، عدم توافقات و تفکرات انتقادی موجود، ما را به دیدگاهی عمومی‌تر، ورای مشترکات امت هدایت خواهد کرد.

حقوق فردی و مصلحت عمومی

برای بسیاری از امت‌گرایان، مشکل لیبرالیسم در تاکید آن بر عدالت و جهان‌شمولی آن نیست، بلکه مشکل در فردگرایی آن است. براساس این تفکر، لیبرال‌ها نظریه‌ی خود را بر مفاهیم حقوق فردی و آزادی‌های شخصی بنا نهاده‌اند، در حالی که از این نکته غفلت کرده‌اند که آزادی‌های فردی و نیک‌زیستی فقط از رهگذر امت امکان‌پذیر است. وابستگی نوع بشر در زندگی اجتماعی ما را مکلف می‌کند که درکنار ارزش‌بخشی به آزادی‌های فردی، مصلحت عمومی جامعه را نیز مد نظر قرار دهیم. از این‌رو امت‌گرایان چنین استدلال می‌کنند که باید خط مشی سیاسی

لیبرال مبتنی بر حقوق، با خط مشی سیاسی مصلحت عمومی جایگزین و یا حداقل تکمیل گردد.

این یک چالش جدی برای هر چهار نظریه‌ی قبل یعنی فایده‌گروی، مساوات‌طلبی، مساوات‌طلبی بخت و آزادانگاری است. این چهار نظریه گرچه در بسته‌ی پیشنهادی خود درخصوص حقوق فردی اختلاف نظر دارند، ولی همگی متفق‌اند که نفی اراده‌ی آزاد از فرد، برابریانگاری افراد را زیر سوال خواهد برد. در حقیقت این گروه از امت‌گرایان مبانی فلسفی خودفرمانروایی و استقلال فردی را مورد مناقشه قرار داده‌اند. بنابر دیدگاه امت‌گرایان ظرفیت ما برای داشتن استقلال بدون در نظر گرفتن پیش شرط‌های اجتماعی، شکل نخواهد گرفت.

بسیاری از لیبرال‌ها این گونه فکر می‌کنند که ارزش استقلال چنان بارز است که نیاز به دفاع ندارد. اجازه دادن به مردم جهت مستقل بودن، تنها راه احترام به آنها به عنوان موجودات کاملاً اخلاقی تلقی می‌شود. نفی استقلال افراد به مثابه رفتار با آنها به منزله‌ی یک کودک و یا حیوان است تا عضو کاملی از یک امت. ولی به عقیده‌ی امت‌گرایان، مسئله به این

راحتی نیست چرا که بسیاری از افراد با تصمیمات غلط خود سبب آسیب و یا حتی تحقیر خود می‌شوند، در حالی که فرجام ناخوشایندی که از این تصمیمات حاصل می‌شود، زاییده‌ی احترام به اراده‌ی آزاد آنان در جامعه است. زمانی که افراد در اثر توزیع نابرابر و ناعادلانه متضرر می‌شوند، قطعاً اصول عدالت رعایت نشده است، ولی زمانی که برخی حتی پس از توزیع عادلانه، قادر به ایجاد مقدمات یک زندگی ارزشمند نیستند، آیا احترام به استقلال آنان باز هم یک تکلیف انسانی محسوب می‌شود؟ تعهد به رفاه عمومی، اهداف مشترک و آموزش شهروندان در جامعه در حیات ارزشمند بشری جایگاه ویژه‌ای دارند. از این رو در بسیاری از موارد، تعهدات اجتماعی، سنت‌ها و وفاداری به آرمان‌های امت بر استقلال فردی ارجحیت دارد.

شایان ذکر است که لیبرال‌ها گرچه در مواردی اعمال پدرسالارانه را به رسمیت شناخته‌اند، ولی بر این نکته تأکید دارند که هر فرد بزرگسال با صلاحیت، حق استفاده از استقلال خود را دارد و این حق باید توسط دیگران به رسمیت شناخته شود. افراد بزرگسال که به حد آستانه می‌رسند، دارای حقی می‌شوند که غیرقابل نقض است. این حد آستانه

را اکثر جوامع لیبرال به سن عقل تعبیر می‌کنند که در آن، افراد بر اساس صلاح دید، زندگی خود را سامان می‌بخشند. ولی در عمل بسیاری از مردم حتی پس از گذشتن از حد آستانه، انتخاب‌های ضعیفی در خصوص زندگی و آینده خود دارند. به باور امت‌گرایان، بزرگسال باصلاحیت بودن، فقط به این معنا که فرد مشکل ذهنی و عقلی ندارد، هیچ تضمینی برای اینکه فرد به صلاح خود تصمیم‌گیری کند، نخواهد بود و اصولاً استقلال و خودفرمانروایی افراد در غیاب نهادها و ساختارهای اجتماعی نظیر خانواده همواره سبب تنظیم منافع آنها نمی‌شود.

جهت تبیین بیشتر موضوع فرض کنید که سیاست‌گذاران در جامعه‌ای تصمیم بگیرند که جهت توسعه و ارتقای هنر تئاتر، این هنر را مشمول یارانه کنند، در حالی که کشتی حرفه‌ای بر خلاف تئاتر نه تنها مستقیماً از طرف دولت حمایت نشود بلکه مشمول مقررات مالیات نیز شود. حامیان چنین سیاست‌گذاری قطعاً چنین استدلال نخواهند کرد که هنر تئاتر تنها و مهم‌ترین مصلحت زندگی است. آنان صرفاً ادعا خواهند کرد که از میان این دو انتخاب، تئاتر ارزشمندتر است و

برای این ادعا نیز چندین استدلال اقامه خواهند نمود. مطالعات ممکن است نشان دهد که تئاتر سبب به فعالیت واداشتن دیگران می‌شود در حالی که ورزش کشتی سبب کسالت و سربه‌زیری و مطیع بودن افراد می‌گردد. یا این گونه استدلال شود که اغلب کشتی‌گیران از گذشته‌ی خود خوشنود نیستند، ولی اکثر کسانی که به تئاتر می‌روند همیشه از آن به خوبی یاد می‌کنند. و یا نهایتاً استدلال شود که اکثریت کسانی که در هر دو حوزه فعالیت داشته‌اند، تئاتر را به کشتی ترجیح داده‌اند. براساس نظریه‌ی امت‌گروی اگر این استدلالات صحیح باشد، چرا نباید حکومت، مردم را به تئاتر ترغیب و از کشتی بازدارد؟ لیبرال‌ها چنین سیاست‌گذاری را گرچه استدالات معقولی از مصلحت به دنبال داشته باشد، نامشروع می‌دانند، زیرا معتقدند این امر محدودکننده‌ی استقلال انسان است. در مقابل، امت‌گرایان همانند کمال‌گرایان با این استدلال که افراد ممکن است با عدم تشخیص مصلحت خود، به اشتباه اقدام به اموری کنند که جانشان را به هر نحوی به مخاطره اندازند، از دخالت دولت‌ها در استقلال و اراده‌ی آزاد انسان دفاع می‌کنند. باز ممکن است مدافعین استقلال نیز با این

استدلال که دلایل مبتنی بر ارزش برخلاف دلایل واقعی صرفاً بیانگر تمایلات افرادند، نتیجه‌ی امت‌گرایان را منطقی ندانند. در حالی که به نظر می‌رسد تمام این استدلالات از ارزش برابری برخوردارند و حکومت هیچ ارجحیتی برای انتخاب یکی از آنان ندارد ولی بسیاری از امت‌گرایان معتقدند که این نوع از شک‌گرایی در خصوص قضاوت‌های ارزشی ما می‌تواند موید امکان اشتباه از سوی افراد باشد و از این‌رو حکومت موظف است که مردم را به شیوه‌های صحیح زندگی تشویق و از شیوه‌های غلط باز دارد. به باور امت‌گرایان اگر براساس ادعای لیبرال‌ها مردم در انتخاب‌های خود اشتباه نمی‌کنند و تمام انتخاب‌ها می‌تواند صحیح باشد، پس دولت‌ها نیز در انتخاب خود اشتباه نخواهند کرد. اگر تمام شیوه‌های زندگی ارزش یکسانی دارند، پس هیچکس نمی‌تواند زمانی که حکومت‌ها یکی از این شیوه‌ها را برای جامعه در نظر می‌گیرد به آن اعتراض کند.

امت‌گرایی و مصلحت عمومی

امت‌گرایان، مخالف دولت بی‌طرف^۶ اند

و به باور آنان دولت باید مجری سیاست‌گذاری براساس مصلحت عمومی باشد. باید توجه داشت که نوعی از مصلحت عمومی در تفکر لیبرال نیز وجود دارد. زمانی که سیاست‌های یک دولت لیبرال با هدف ارتقای منافع اعضای جامعه طراحی می‌شود، در حقیقت مصلحت عمومی آن جامعه مد نظر قرار گرفته شده است. در واقع فرایندهای اقتصادی و سیاسی که ترجیحات شخصی را با عملکردهای اجتماعی تلفیق می‌کنند، شیوه‌های تعیین مصلحت عمومی دولت لیبرال محسوب می‌شوند. لذا برای تثبیت دولت بی‌طرف و خنثی، نیازی به کنار گذاشتن مصلحت عمومی نیست، بلکه باید به دنبال تفسیر و تبیین مصلحت بود. در یک جامعه‌ی لیبرال، مصلحت عمومی نتیجه‌ی فرایند تلفیق ترجیحات مردم است و تمام ترجیحات نیز از ارزش برابری برخوردارند. ملاک برابری ترجیحات عمومی افراد نیز، انطباق آنها با اصول عدالت است. تمام ترجیحات وزن برابری دارند و این امر بدین علت نیست که ارزش ذاتی برابر آنها توسط دولت‌ها بررسی و تعیین شده است، بلکه علت آن عدم ارزیابی آنها از منظر عمومی است. این عدم کمال‌گرایی که بر دولت بی‌طرف پافشاری دارد، بر این

^۶Neutral State

باور است که دیدگاه تبعیض‌آمیز جامعه در قبال انتخاب‌های مردم در خصوص شیوهی زندگی خود، غیرقابل قبول است. از این‌رو مصلحت عمومی در جامعه لیبرال با الگوی ترجیحات و مفهوم مصلحتی که توسط مردم اتخاذ شده است، کاملاً هم‌خوانی دارد. در مقابل، در یک جامعه امت‌گرا، مصلحت عمومی مفهومی بنیادین از یک زندگی مطلوب است که شیوهی حیات امت را تعیین می‌کند. این گونه مصلحت عمومی به‌جای اینکه خود را با ترجیحات مردم هماهنگ کند، تامین‌کنندهی استاندارد است که ترجیحات مردم به وسیلهی آن ارزیابی می‌شوند. شیوهی حیات امت، شکل دهنده بنیانی است که به‌وسیلهی آن مفاهیم رتبه‌بندی‌شده مصلحت شکل می‌گیرد و ارزش ترجیحات مردم به این پارامتر وابسته است که تا چه حد با مصلحت عمومی منطبق و در راستای آن است. بر این اساس اهداف مشترك که بیان‌کنندهی شیوهی حیات یک امت است، به‌وسیلهی یک دولت بی‌طرف حاکم نمی‌شود. این اهداف باید بر خواست افراد در خصوص منابع و آزادی‌هایی که برای پیشبرد مفهوم خود از خیر و صلاح نیاز دارند، پیشی گیرد. یک دولت امت‌گرا باید مردم را تشویق کند که مفاهیم مصلحتی را

انتخاب کنند که انطباق با شیوهی حیات امت دارد و باید از مفاهیم مصلحتی که در تعارض با اهداف و مصلحت امت است، نهی کند. بنابراین یک دولت امت‌گرا، دولتی کمال‌گرا است و شامل یک رتبه‌بندی عمومی از ارزش‌های مختلف شیوهی حیات است. برخلاف کمال‌گرایان مارکسیست، کمال‌گرایان امت‌گرا این رتبه‌بندی را براساس انطباق با وضعیت فعلی امت شکل می‌دهند.

نهادهای اجتماعی⁷

امت‌گرایان، لیبرالیسم را به غفلت از شرایط اجتماعی در خصوص برآورده نمودن کامل منافع مردم متهم می‌کنند. آنها می‌گویند که بسیاری از نظریه‌های لیبرال براساس "تجزیه‌گروی"⁸ شکل گرفته است، بدین معنا که در این نظریه، هر فرد خارج از جامعه، خودکفا در نظر گرفته شده است. افراد براساس نظریه‌های تجزیه‌گروی نیازی به بستر اجتماعی به منظور توسعه و اعمال ظرفیت‌های خودفرمانروایانه خود ندارند، در حالی که بر اساس توجه به نهادهای اجتماعی، ظرفیت انسانی فقط زمانی می‌تواند کاملاً به

⁷The Social Thesis

⁸Atomism

منصه‌ی ظهور رسد که در نوع مشخصی از جامعه و محیط اجتماعی قرار گیرد. در حالی که امت‌گرایان، ظرفیت‌های انسانی خارج از اجتماع را زیر سوال می‌برند، لیبرال‌هایی نظیر راولز و دورکین با پذیرش نقش نهادهای اجتماعی بر این باورند که نقش محیط اجتماعی، توسعه و حمایت از خودفرمانروایی انسان‌ها و ارتقای ظرفیت انسانی در راستای شکل‌گیری صحیح انتخاب‌های آنان است. آنان در خصوص نقش نهادهای اجتماعی نظیر خانواده، مدارس و محیط‌های فرهنگی دیگر در پرورش خودفرمانروایی افراد متفق‌القول‌اند. اختلاف در اینجا است که براساس نظریه‌ی امت‌گرایان، نهادهای اجتماعی ما را ملزم می‌کنند که نظریه‌ی "دولت بی‌طرف" را کنار بگذاریم. اگر حیات سعادت‌مندانه‌ی بشر در غرض‌مندی مشارکت‌های اجتماعی است، پس باید اقدامات اجتماعی در خصوص نشان دادن شیوه‌ی صحیح زندگی به افرادی که در انتخاب‌هایشان به اشتباه رفته‌اند، امری مشروع باشد. در حقیقت نظریه‌ی "دولت بی‌طرف" نمی‌تواند از محیط اجتماعی که لازمه‌ی تقویت خودفرمانروایی انسان‌هاست، حمایت نماید. پس نهادهای اجتماعی به ما می‌گویند که ظرفیت انسان برای

انتخاب بهینه‌ی مفهوم سعادت، فقط توسط نوع خاصی از امت قابل‌تحقق است و امت یادشده فقط به‌واسطه‌ی یک دولت غیرخنثی که سیاست‌گذاری‌های مصلحت عمومی به دست اوست، حفظ و نگهداری خواهد شد. حتی اگر به آموزه‌های دولت لیبرال در ارتقای آزادی‌های فردی معتقد باشیم، این آزادی‌ها بدون حمایت از سنت‌های اجتماعی و یا شیوه‌ی حاکم بر زندگی افراد قابل‌دسترسی نخواهند بود. به عبارت دیگر برخی محدودیت‌ها در خودفرمانروایی افراد که برای حفظ شرایط اجتماعی خودفرمانروایی را تقویت می‌کند، لازم و ضروری است. گرچه این تفکر امت‌گرایان با انتقاد گسترده‌ی لیبرال‌ها مواجه بوده است، ولی باید پذیرفت که ایجاد برخی شرایط اجتماعی برای توسعه‌ی ظرفیت خودفرمانروایی ضروری است. برای مثال آموزش و پرورش کودکان یکی از مباحث اصلی است که نقش خانواده‌ها و مدارس را به‌صورت پررنگ‌تری در خود جای می‌دهد. آیا می‌توان بدون در نظر گرفتن مصلحت امت، سیاست‌گذاری صحیحی در آموزش و پرورش جامعه داشته باشیم؟ آیا می‌توان نقش خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی را در خصوص

آموزش کودکان و نوجوانان انکار نمود؟ از لحاظ نظری، کاملاً پذیرفته شده است که یک نظریه‌ی سیاسی مادامی که به سوالاتی از این قبیل پاسخ ندهد، کامل نخواهد بود. نقش فرهنگ و جنبه‌های عمومی حیات افراد باید در نظریه‌های سیاسی کاملاً تبیین شوند. نظریه‌های لیبرال گرچه از لحاظ نظری به نقش نهادهای اجتماعی در پرورش انسان اذعان داشته‌اند، لیکن عملاً در جوامع لیبرال نهادهای یادشده اعم از خانواده، مدارس، جامعه‌ی مدنی و یا حتی دولت به مرور زمان در حال کم‌رنگ‌تر شدن می‌باشند.

حمایت از ساختار فرهنگی

انتخاب‌های معنادار افراد براساس توجه به نهادهای اجتماعی، ناشی از فرهنگ آنان است، پس برای حفظ و تقویت انتخاب‌های افراد باید از کثرت‌گرایی فرهنگی حمایت کرد. به عبارت دیگر لازمه‌ی خودفرمانروایی افراد، تکثر فرهنگی و تقویت شیوه‌های مختلف زندگی است و این امر بدون حمایت از ساختارهای سنتی و رایج فرهنگی جامعه میسر نخواهد شد. براساس آموزه‌های لیبرال حمایت از چنین ساختاری، نقض اصول عدالت

لیبرال است. حکومت فقط تا جایی مجاز به دخالت در ساختارهای فرهنگی بازار کار است که مطمئن شود افراد در اعمال حق خود آزادانه عمل می‌کنند. لذا دخالت در تقویت و یا تضعیف مفاهیم خاصی از مصلحت و یا تقویت و یا تضعیف تشکلهای خاص از وظایف دولت لیبرال نیست. گرچه حمایت از اشکال خاصی از شیوه‌ی زندگی در نظریه‌ی کمال‌گرایان امری عادی است، ولی در باور لیبرالیسم این نوع کمال‌گرایی محکوم است. لیبرال‌ها معتقدند که دولتی که در ساختار فرهنگی بازار کار، چه در جهت تشویق و چه در جهت تضعیف، در نوع خاصی از شیوه‌ی زندگی دخالت کند، خودفرمانروایی افراد را محدود کرده است. با این حال بدون شک اگر ساختار فرهنگی بازار کار مسیر خود را ادامه دهد، نهایتاً ساختارهای فرهنگی که از کثرت‌گرایی حمایت می‌کنند، از بین خواهند رفت و این امر نهایتاً سبب تخریب انتخاب‌های معنادار افراد خواهد شد. به عبارت دیگر براساس این استدلال، بی‌طرف بودن دولت لیبرال نهایتاً سبب تخریب خود دولت لیبرال نیز خواهد شد. اگر بپذیریم آزادی خلاقانه و متنوع از مواهب طبیعی است پس باید پذیرفت که این نوع آزادی بدون

حمایت از چارچوب‌های فرهنگی امکان پذیر نخواهد بود.

ظاهراً این یک اشکال جدی به نظریه‌ی لیبرالیسم است و به همین علت حامیان لیبرالیسم در دو دهه‌ی اخیر سعی کرده‌اند پاسخی مناسب به این اشکال بدهند. برخی از آنان در پاسخ گفته‌اند که شیوه‌های بهینه زندگی در ساختارهای فرهنگی بازار کار بدون مساعدت دولت، خود را حفظ خواهند کرد، زیرا در شرایط آزاد، مردم قادر خواهند بود که ارزش شیوه‌های بهینه زندگی را تشخیص دهند و از آنان حمایت کنند. این پاسخ به نظر امت‌گرایان قانع‌کننده نیست، زیرا مصالحی که مردم در طی زندگی خود دنبال می‌کنند و همچنین اشکال حمایتی که به‌طور داوطلبانه به دنبال آند لزوماً شامل حفظ وضعیت موجود برای نسل‌های آینده نیست. بهترین مثال در این مورد حفاظت از صنایع دستی و مکان‌های تاریخی و مناطق طبیعی دست نخورده است. ترس و نگرانی از استفاده‌ی بی‌رویه‌ی روزانه از این موارد و در نتیجه تخریب و عدم دسترسی نسل‌های آینده به آنها سبب شده است که دولت‌ها برای حفظ این منابع تلاش کنند. اگر ساختار فرهنگی بازار کار بتواند بر این نکته تکیه کند که

افراد در هر زمان می‌توانند شیوه‌های ارزشمند خود را تشخیص دهند و استفاده‌ی بی‌رویه مردم از منابع جایز است، هیچ تضمینی برای حفظ انتخاب‌های ارزشمند افراد در نسل‌های بعد باقی نخواهد ماند.

ولی این اشکال نیز از سوی لیبرال‌ها بی‌پاسخ نمانده است. دو مورد سیاست‌گذاری فرهنگی احتمالی را در نظر بگیرید که در مورد اول برخلاف مورد دوم، حکومت به حساب افرادی که مشارکت‌های حمایتی از فرهنگ دارند، مبالغی را که از مالیات تامین شده است واریز میکند و فرض کنید مقدار مالیات تعیین‌شده نیز براساس آرمان‌های کمال‌گرایانه افراد باشد. حکومت با این کار می‌تواند تضمین کند که در جامعه، دامنه مناسبی از انتخاب افراد وجود دارد، اما ارزیابی این انتخاب‌ها در خارج از تشکیلات دولتی، یعنی در جامعه مدنی، صورت خواهد گرفت. اما در مورد سیاست گذاری دوم فرض بر این است که برخلاف مورد اول، ارزیابی‌هایی که در خصوص مصلحت صورت می‌گیرد صرفاً در داخل تشکیلات دولت به عنوان یک مسئله‌ی سیاسی باقی بماند و تصمیم‌گیری حکومت نه به‌خاطر

تضمین دامنهی مناسبی از انتخاب‌ها، بلکه به‌خاطر ارتقای برخی از انتخاب‌های معین توسط کارگزاران حکومتی باشد. شکی نیست که این انتخاب که قرار است منعکس کننده‌ی مصلحت جامعه باشد خود نیازمند معیارهایی عینی است که دولت‌ها فاقد آنند.

با پذیرش این استدلال، تکلیف در خصوص حفاظت از ساختار فرهنگی، هیچ‌گونه ناسازگاری با بی‌طرف بودن دولت‌ها ندارد. در عوض باید جایگزین‌های مناسبی برای حفظ کثرت‌گرایی فرهنگی یافت که بتوان با آن به کسانی که قصد دنبال کردن شیوه‌های زندگی گذشتگان را در حال حاضر دارند، کمک کرد، به‌نحوی که نقش دولت‌ها نیز در تحمیل شیوه‌های خاص زندگی در آن به حداقل برسد.

گرچه راولز از حمایت دولت در فرهنگ در نظریه‌ی عدالت خود سخنی نگفته است، لیکن او بر این باور بود که اجرای اصول عدالت وی می‌تواند از پیش‌شرط‌های یک فرهنگ متنوع حمایت کند. پس بدین نحو می‌توان

گفت که یک دولت لیبرال نیز که امید به بهبود انتخاب‌های مردم دارد می‌تواند این کار را با تشویق به جایگزینی موارد کم‌ارزش‌تر شیوه‌های زندگی امت با موارد باارزش‌تر انجام دهد. آزادی بیان به تمام گروه‌ها این امکان را می‌دهد که شیوه‌های زندگی خود را تبلیغ کنند و قاعدتاً شیوه‌هایی که ارزش کمتری دارند از جذب مخاطب باز خواهند ماند. از آنجایی که افراد در انتخاب دیدگاه‌های بهینه‌ی زندگی آزادند، دولت لیبرال با خلق تجمعی از آرا و عقاید و تبلیغ آزادانه‌ی آنها این امکان را فراهم خواهد کرد که بهترین شیوه‌های زندگی باقی مانده و موارد نازل‌تر از بین بروند. نهایتاً باید گفت که با اینکه به‌صورت نظری می‌توان پذیرفت که دولت لیبرال این امکان را خواهد داد که شیوه‌هایی که در عمل خود را تثبیت می‌کنند قدرت بقای بیشتری داشته باشند، ولی باید اذعان نمود که در عمل با بی‌طرف بودن دولت‌ها احتمال تخریب برخی از ساختارهای فرهنگی اصیل وجود خواهد داشت.